

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث به اینجا رسید که اگر این امور، امور اعتباریه هستند، ما در اینجا حتی تعبیر به شرط یا سبب را نیز نباید مطرح کنیم و باید به طور کلی در فقه، این عناوینی که موجب این نزاع می شود را، تغییر داده و مطرح نکنیم. باز در مواردی دیگر در علم اصول (مخصوصاً در بحث مقدمه واجب، مسئله سبب، شرط) این بحث را مطرح می کنند و بعد در صدد برمی آیند که چه فرقی میان سبب و شرط وجود دارد و بر اساس همان تعریف فلسفی (که سبب آن است که موجب وجود مسبب است، اما شرط موجب تأثیر مؤثر است و دخلی در وجود او ندارد) تفاوت میان شرط و سبب را مطرح می کنند و حال آنکه این چنین نیست.

تفاوت شرط و سبب در اعتباریات

برخی از بزرگان تعبیری دارند و می گویند سبب و شرط در اعتباریات، یک معنا دارد و نمی توانیم آن فرقی که در فلسفه گفتند را مطرح کنیم، سبب همان شرط است و شرط همان سبب است، منتهی در معاملات، فقها معمولاً تعبیر به سبب می کنند و در عبادات معمولاً تعبیر به شرط می کنند. مثلاً در عبادات می گویند «دخول الوقت شرط لصحة الصلاة»، اما در معاملات می گویند «الایجاب و القبول سبب للملكية». بنابراین، یک اختلاف تعبیر این چینی وجود دارد و خود همین کشف از این می کند که واقع هر دو یکی است.

خلاصه آنکه؛ شما چه بگوئید «دخول الوقت شرط یا سبب» یا «الایجاب و القبول شرط یا سبب»، هیچ فرقی نمی کند. در هر دو وقتی نباشد، آن مشروط یا مسبب موجود نیست. وقتی ما می گوئیم «دخول الوقت شرط لصحة الصلاة» یعنی قبل از وقت اگر نماز خواندیم، «کلاصلاة» است «الایجاب و القبول سبب للملكية» یعنی بدون این ایجاب و قبول، ملکیت محقق نمی شود.

تعبیر جامعی که خود مرحوم صاحب جواهر دارد، این است که بگوئیم این علل شرعی و اسباب شرعی و شرایط شرعی، «کُلّها مُعِدّات» یعنی عنوان علامت را دارد. از این حد و از این عنوان خارج نمی شود.^[1] بنابراین، در هر طرف، استوانه های علمی قرار گرفته اند؛ یک طرف مرحوم شیخ است که می فرماید «العلل الشرعية كالعلل العقلية» و طرف دیگر، صاحب جواهر است که می فرماید «العلل الشرعية ليست كالعلل العقلية بل إنما هي معرفات». حال باید دید کدام دیدگاه صحیح است؟

اشکال: ممکن است کسی به نفع شیخ انصاری این مطلب را بگوید که آیا صحیح است که من ایجاب و قبول را امروز بخوانم

(یعنی بگویم «بعثت»، شما هم بگویید «اشتریت») و ملکیت، از دو روز قبل حاصل شود و این «بعثت» و «اشتریت» که الآن می‌آید، علت شود برای ملکیت از دو روز پیش؟! قطعاً چنین چیزی استحاله عقلی دارد و امکان ندارد.

پاسخ: در پاسخ باید گفت که عقلا، چنین مبنایی داشته و روش عقلا این‌گونه است که پس از گفتن «بعثت» و «اشتریت»، ملکیت را از همان زمان حاصل می‌دانند نه از دو روز قبل، نه اینکه استحاله ثبوتی داشته باشد. حال اگر همین عقلا، یک روزی بگویند اگر امروز «بعثت» و «اشتریت» را گفتیم، به این معناست که از دو ساعت قبل از این خواندن صیغه بیع، ملکیت حاصل شده باشد و این هیچ منع عقلی ندارد. بنابراین باید توجه داشت که عقلا چنین بنایی ندارند، بلکه بنای برخلاف این دارند و ما تابع این هستیم که ببینیم در این مورد، بنای عقلا چگونه است؟ و استحاله ثبوتی وجود ندارد، اما دلیل وقوعی نیز برای آن نداریم. خود همین کشف از این می‌کند که اینها، از امور اعتباریه‌اند و با اعتبار می‌شود مسئله را دنبال کرد.

نتیجه آنکه؛ با جستجو در فقه، هر جا که تعبیر به شرط و سبب، شده است، مسامحه به آن شرط یا سبب می‌گویند. به تعبیر صاحب جواهر آنچه باید به اینها گفته شود، همین «مُعدّات» است.

اشکالات سید یزدی بر شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری به صاحب جواهر فرمود شما با تکثیر امثله، نمی‌توانید یک محال عقلی را موجود کرده و از استحاله خارج کنید. مرحوم سید در حاشیه «مکاسب»، پنج اشکال بر مرحوم شیخ دارند؛^[2]

اشکال اول: شما مرحوم شیخ که می‌فرمائید تقدیم مشروط بر شرط محال است، وجه استحاله آن چیست؟ وجه استحاله و علت استحاله این است که؛ مقدمه اول: در حین وجود مشروط، شرط معدوم است یعنی وقتی می‌گوئید مشروط، مقدم است و شرط بعداً می‌آید، به این معناست که در حین وجود مشروط، شرط معدوم است. مقدمه دوم: کبرای کلی داریم که «لا یمكن تأثیر المعدوم فی الموجود».

مرحوم سید می‌فرماید ما یک نقضی می‌خواهیم به شما وارد کنیم و آن این است که روی بیان شما، تقدیم شرط بر مشروط نیز باید محال باشد؛ زیرا هنگامی که شما می‌گوئید باید در حین مشروط، شرط باشد (و شرط در حین مشروط، نباید معدوم باشد و تأثیر معدوم در موجود محال است و به همین دلیل، تقدیم شرط بر مشروط نیز باید محال باشد)، در این صورت، نه تنها شرط مؤخر محال است، بلکه باید شرط مقدّم را نیز محال بدانید؛ زیرا در شرط مقدّم نیز در حال وجود مشروط، شرط معدوم است.

بنابراین؛ باید تقدیم مقتضی و اجزاء مقتضی نیز بر مشروط محال باشد و لازمه‌ی این التزام (که کسی بگوید تقدیمش نیز محال است)، این است که آنچه در نقل موثر است در بیع یا نکاح، (ق ب ل) در «قبلت» نباشد، بلکه «ت» در «قبلت» مؤثر است؛ زیرا شما می‌گوئید در حین مشروط، باید شرط موجود باشد و آنچه در حین زوجیت موجود است، «ت» در قبلت است و اجزاء سابق، یا اصلاً مؤثر نیستند یا اگر هم هستند در حدّ معدّ هستند یعنی زمینه‌ساز برای آن علت اصلی هستند.

خلاصه اشکال اول مرحوم سید این است که به مرحوم شیخ می‌گوید شما چرا می‌گوئید تقدیم مشروط بر شرط، محال است؟ خود سید این را مستدل می‌کند می‌گوید این نیست مگر اینکه بگوئی حین وجود المشروط، شرط نیست. وقتی شرط نیست، به معنای تأثیر المعدوم فی الموجود است و «تأثیر المعدوم فی الموجود محال» می‌فرماید عین همین مطلب در شرط مقدم می‌آید، در شرط مقدم نیز در حین مشروط، شرط وجود ندارد.^[3]

اشکال دوم: مرحوم سید می‌فرماید «المؤثر هو الوجود الدهری للإجازة و هو متحقق حال العقد و إنما تأخره فی سلسلة الزمان». این یک مطلبی است که خود مرحوم سید قائل شده و اصلاً قبل از مرحوم سید نداریم کسی که قائل باشد.^[4]

نکته: تقدم و تأخر در جایی است که زمان باشد و فرق بین دهر و زمان همین است که در دهر، زمان به این معنای معهود راه نداشته و تقدم و تأخر معنا ندارد. آن وقت مرحوم سید فرموده آنکه مؤثر در این عقد است، وجود زمانی اجازه نیست (تا ما بگوئیم زمانش مقارن است یا قبل یا بعد است، تا در آن مسئله‌ی تقدم و تأخر معنا داشته باشد)، بلکه وجود دهری این اجازه است. این اجازه‌ای که بعداً می‌آید، کشف از این می‌کند که این اجازه در عالم دهر موجود است و وقتی در عالم دهر موجود است، دیگر مؤثر در صحّت عقد همین مطلب است.

اشکال سوم: ایشان می‌فرماید: «الممتنع تأثير المعدوم الصرف لا ما يوجد ولو بعد ذلك»؛ آنچه استحاله دارد، این است که عدم مطلق و عدم صرف بخواهد مؤثر واقع شود، اما «ما يوجد ولو بعد ذلك»؛ اجازه‌ای که بعد از این عقد می‌خواهد موجود شود، این بمنزله الموجود در حین عقد است و عنوان معدوم صرف را ندارد.^[5]

اشکال چهارم: در اشکال چهارم می‌فرماید «علی فرض تسلیم الامتناع مطلقاً»؛ اگر گفتیم این اجازه چون معدوم است (و فرقی بین معدوم صرف و معدوم فی الجملة و غیر مطلق وجود ندارد) و معدوم نمی‌تواند مؤثر واقع شود، اگر برای معدوم (چه صرف و چه غیر صرف)، تمام المدخلیّة را قائل شویم، این اشکال مرحوم شیخ درست است («نقول إنّ ذلك مسلّم فیما إذا كان مؤثراً تاماً لا مجرد المدخلية فإنّ التأخر فی مثل هذا مما لا مانع منه»).

به بیان دیگر؛ می‌فرماید یک وقتی است که می‌خواهیم چیزی را علّت تامه قرار بدهیم که در این صورت، نمی‌شود مؤثر از معلول باشد، اما اگر یک چیزی می‌خواهد در سلسله علل دخالت داشته باشد، این مانعی ندارد مانند اینکه می‌گوئیم یکی از علل ملکیت، عقد است و یکی دیگر از علل نیز، آن اجازه‌ای است که بعداً می‌خواهد بیاید. بنابراین، مانعی ندارد که یک چیزی که یک دخالت مائی دارد، مؤخر واقع شود.

بله؛ آنچه محال است چیزی است که بخواهد دخالت تمام و علّت تامه برای معلول باشد، در این صورت، نمی‌تواند مؤثر برای معلول باشد. بعد می‌فرماید اینکه ما می‌گوئیم این «ادلّ دلیل علی امکان وقوعه و اما فی الشرعیات فوق حدّ الاحصاء»؛ در شرعیات فوق حد احصاء است. مثلاً نماز می‌خوانیم اگر نماز ما بخواهد صحیح باشد، باید دو تا سجده‌ی سهو انجام بدهیم.

«و اما فی العقلیات فلأنّ من المعلوم أنّ وصف التعقب مثلاً یتحقق حین العقد مع أنّه موقوفٌ علی وجود الإجازة بعد ذلك»، می‌فرمایند اگر یک عقدی بعدش بخواهد اجازه بیاید، این صفت تعقب، از چه زمانی می‌آید؟ از چه زمانی می‌گوئیم این عقد «متعقبٌ للإجازة»؟ از حین العقد، ولو هنوز اجازه نیامده، اما وصف تعقب (یا آن تعبیر به «لحوق» که دیروز مطرح کردیم)، از حین عقد است. در ادامه می‌فرماید اینکه این عقد، «متعقبٌ للإجازة» است و وصف تعقب دارد، این اصلاً نیاز به اعتبار ندارد، اگر معتبر و اعتبارکننده‌ای هم در عالم نباشد این تعقب وجود دارد.^[6]

مثال دیگر (مثال استاد) آنکه؛ اگر بعد از این درس، یک درس دیگری محقق شود، از همین اولین لحظاتی که این درس شروع شد می‌گوئیم «هذا المجلس متعقبٌ للدرس الآخر». حال آیا لازم است من این وصف تعقب را اعتبار کنم؟ نه، چه اعتبار بکنم و چه اعتبار نکنم، این وصف تحقق دارد.

می‌فرماید «كذا الكلام در وصف اولیة» (در نسخه‌های حاشیه سید که ما داریم نوشته اولویت، این غلط است! وصف اولویت یعنی وصف تقدم) یعنی اگر امروز، «اول یوم من رمضان» است، اگر بخواهد متصف باشد به اینکه «هذا اول»، این مشروط به

وجود اليوم الثاني است يا اينكه «الجزء الاول من الصلاة متصف بأنه صلاة إذا وجد في علم الله بقية الاجزاء».

بنابراین، اينها مثالهای زیادی است که مرحوم سيد میزند و در پایان میفرماید «إلى ما شاء الله من اتصاف شيء بوصف فعلي مع اناطته بوجود المستقبل»؛ فراوان داریم که یک شیئی، یک وصف فعلی دارد در حالی که مشروط، به یک وجود مستقبل است.^[7] اشکال پنجم مرحوم سيد در جلسه بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت.^[8]

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و كأنه لمح إلى بعض ما ذكرناه من استدل عليه بأن السبب الناقل للملك هو العقد المشروط بشرائط، و كلها كانت حاصلة إلا رضا المالك بذلك فإذا حصل الشرط الذي به ظهر جامعية العقد لها عمل السبب التام عمله، لعموم الأمر بالوفاء بالعقود فلو توقف العقد على أمر آخر لزم أن لا يكون الوفاء بالعقد، بل هو مع الأمر الآخر، ضرورة كون المراد منه ما ذكرناه في وجه الكشف و وجه كونه شرطاً مع ذلك، لا أن المراد به شرط يتوقف تأثير العقد عليه، على حسب شرائط العلة التامة التي هي في توقف التأثير عليها كالجزم، بل ليست العلة التامة إلا حصول المقتضى و الشرائط و ارتفاع الموانع، فمتى حصلت حصل المعلول و لا يتأخر عنها كما هي لا تتأخر عنه، بل لا يتصور الكشف في شرائطها بالمعنى المزبور، و قد عرفت الفرق بينها و بين ما نحن فيه من العلة الشرعية التي لا غرابة في تأخر الشرائط فيها في عبادة و لا معاملة لكن على الوجه المزبور، بل يمكن كونه مثلها بناء على أن الشرط أن يحصل الرضا لا حصوله فعلاً، كما لا غرابة في شبه تقدم المسبب على سببه نحو غسل يوم الجمعة في الخميس، فضلاً عن ذلك، و من هنا ظهر لك بطلان الاعتراض في الاستدلال المزبور بأن الشرط ما يتوقف عليه تأثير المؤثر، و إن لم يكن جزء سبب، و الفرق بينهما غير واضح.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج22، ص287.

[2] □ «و دعوى أن ذلك من المحال العقلي و تكثير الأمثلة لا يوجب وقوعه مدفوعة.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج1، ص150-149.

[3] □ «أولاً بأن الوجه في الاستحالة ليس إلا كونه معدوماً و لا يمكن تأثير المعدوم في الموجود و هذا يستلزم عدم جواز تقدم الشرط أيضاً على المشروط لأنه حال وجود المشروط معدوم و كذا تقدم المقتضى و أجزائه و لازم هذا التزام أن المؤثر في النقل التام من قوله قبلت و أن الأجزاء السابقة ليست بمؤثرة أو أنها معدّات.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج1، ص150.

[4] □ «و أنها معدّات و ثانياً بإمكان دعوى أن المؤثر إنما هو الوجود الدّهري للإجازة و هو متحقق حال العقد و إنما تأخره في سلسلة الزمان.» همان.

[5] □ «و ثالثاً نقول إن الممتنع إنما هو تأثير المعدوم الصّرف لا ما يوجد و لو بعد ذلك.» همان.

[6] □ «و رابعاً على فرض تسليم الامتناع مطلقاً نقول إن ذلك مسلّم في ما إذا كان مؤثراً تاماً لا مجرد المدخلة فإن التأخر في مثل هذا ممّا لا مانع منه و أدلّ الدليل على إمكانه وقوعه أمّا في الشرعيّات ففوق حد الإحصاء و أمّا في العقليات فلأنّ من المعلوم أن وصف التعقّب مثلاً متحقق حين العقد مع أنه موقوف على وجود الإجازة بعد ذلك فإن كانت في علم الله موجودة في ما بعد فهو متّصف الآن بهذا الوصف و إلا فلا لا يقال إنه من الأمور الاعتباريّة لأنّنا نقول لو لم يكن هناك معتبر أيضاً يكون هذا الوصف متحققاً و كذا الكلام في وصف الأولويّة و التقدّم.» همان.

[7] □ «مثلاً يوم أول الشهر متّصف الآن بأنه أول مع أنه مشروط بوجود اليوم الثاني بعد ذلك و متّصف بالتقدّم فعلاً مع أنه مشروط بمجيء التأخر و هكذا الجزء الأول من الصّلاة متّصف بأنه صلاة إذا وجد في علم الله بقية الأجزاء و كذا لو اشتغل بتصوير صورة من أول الشروع يقال إنه مشغول بالتصوير بشرط أن يأتي بقية الأجزاء و هكذا إمساك أول الفجر صوم لو بقي إلى الآخر و كذا لو هياً غذاء للضيف يقال إنه فيه مصلحة و ليس بلغوا إذا جاء الضيف بعد ذلك و إلا فهو من الأول متّصف بأنه لغو و

كذا لو حفر بئرا ليصل إلى الماء فإنه متّصف من الأوّل بعدم اللغوّة إن وصل إليه و إلاّ فباللغوّة و هكذا إلى ما شاء الله من اتّصاف شيء بوصف فعلي مع إناطته بوجود مستقبلي. بل أقول لا مانع من أن يدّعي مدّع أن النقوش الفلكية و الأوضاع السّماوية و الأرضيّة كما أن كل سابق معدّ لوجود اللاحق كذلك كل لاحق له مدخليّة في وجود السّابق بل يمكن أن يقال إنّ جميع أجزاء العالم مرتبطة بمعنى أنّه لو لا هذا لم يوجد ذاك و بالعكس فلو لم يوجد الغد لم يوجد اليوم و هكذا فجميع العالم موجود واحد تدريجي و لا يمكن إيجاد بعضه دون بعض و الإنصاف أنّه لا ساد لهذا الاحتمال و لا دليل على بطلان هذا المقال.» همان.

[8] □ «و خامسا لو سلّمنا الامتناع حتّى في هذا القسم من المدخليّة نقول لا مانع منه في الشرعيّات فإنّها من الأمور الاعتباريّة و يمكن اعتبار وجود متأخّر في أمر متقدّم شرطا أو مانعا كما عرفت و هو مشاهد في الأحكام العرفيّة.» همان.